

تحولات جهانی و تلاشهای سلطنت طلبان در میان نیروهای ملی

با پایان یافتن جنگ سرد و سرآمد تقسیم جهان بین دو ابر قدرت امریکا و شوروی بنظر میرسید که دنیا یک قطبی شده است ولی تقسیم مجدد، مناطق تحت نفوذ و سهم هر کدام از قدرتهای سرمایه داری در دستور روز قرار گرفت. نگرش و دیدگاههای سرمایه داری آمریکا با سیستم های حاکم بر اروپا که متحد استراتژیک وی در براندازی شوروی بود، یکسان نبود.

با گسترش تحولات بین المللی اختلافات و عدم توافق آنها در سازماندهی جدید روابط بین المللی نمایانتر میگردد. نمونه های یوگسلاوی و کویت و اخیرا عراق، همکاری کامل آنها و آغاز ایجاد شکاف بین آنها بود.

مسئله مهم تسلط و کنترل منابع نفتی و بازارهای بین المللی است. در مورد عراق نیز مسئله اساسا نمیتواند خارج از این باشد. بخصوص اینکه جورج بوش و معاونش و بسیاری از وزرا و مشاورینش از مسئولین شرکتهای نفتی آمریکا هستند. برای جورج بوش از آپریل 1993 از زمان سوء قصد به جان پدرش بعد از آزاد سازی کویت در آنجا، صدام یک دشمن شخصی نیز هست. وی گفت "صدام کسی است که میخواست پدر مرا بکشد."

اقتصاد آمریکا به نفت وابسته است. مصرف نفت آمریکا در ده سال گذشته 20% افزایش داشته است. در حالیکه رشد مصرف آن در اروپا با استفاده از دیگر منابع انرژی زا و با صرفه جویی کمتر از نصف آمریکا بوده است. با توجه به اینکه تولید نفت آمریکا به میزان دهه های چهل میلادی برگشته و منابع نفتی تگزاس و آلاسکا رو به کم شدن هستند و از طرفی نیز مصرف مواد نفتی بسیار افزایش یافته است، اقتصاد آمریکا بیش از پیش به نفت و واردات آن وابسته میگردد.

بیش از یک سوم نفت آمریکا از ونزوئلا و خلیج فارس تأمین میگردد. ونزوئلا دارای ثبات سیاسی نبوده و نمیتواند منبع تأمین کننده مطمئنی باشد. دهه های طولانی عربستان تأمین کننده اصلی نفت آمریکا بود و آنها معاملات هنگفتی را انجام میدادند. در قبال نفت اسلحه های مدرن و سنگینی به عربستان سعودی فروخته شد. اکنون بعد از واقعه 11 سپتامبر که علاوه بر بن لادن از 19 نفر عاملین آن 15 نفر تابعه عربستان بودند و هم اینکه جریانات ضدغربی در آنجا گسترش می یابند که دولت عربستان توانایی مقابله با آنها را ندارد، برای آمریکا کابوس وحشتناکی است که در آنجا یک جریان اسلامی حاکمیت را بدست آورد. دولت بوش با توجه به مجموعه وضعیت دیگر عربستان سعودی را طرف معامله قابل اتکایی به حساب نمی آورد. کمیته ای که از جانب بوش تشکیل شده بود تصمیم گرفت که تا سال 2007 میلادی واردات نفت از عربستان را به صفر برساند.

در واشنگتن تلاش برای یافتن منابع جدید آغاز شد. تمامی منابع موجود مورد بررسی قرار گرفته و در پایان عراق بیش از همه مورد توجه قرار گرفت. عراق بعد از عربستان بیشترین منابع نفتی را داراست که عمدتاً در نزدیکی سطح زمین هستند که استخراج آن ساده و ارزان بوده و از کیفیت بالایی نیز برخوردار است.

نفت عراق برای غرب بسیار لازم است. اما بنا به محاصره اقتصادی نمیتواند وارد بازار گردد. رفع محاصره با وجود صدام موجب تقویت قدرت او خواهد شد پس قبل از شروع جریان نفت از عراق بایستی که صدام برکنار گردد. رئیس مشاورین اقتصادی رئیس جمهور آمریکا گفته است: وقتی که رژیم در عراق تغییر یابد روزانه 3 تا 5 میلیون بشکه نفت به بازار عرضه میگردد. پیشبرد موفقیت آمیز جنگ به اقتصاد ما کمک خواهد کرد.

بامشخص تر شدن استراتژی آمریکا در ایجاد نظم نوین بین المللی قدرتهای اصلی اروپا، فرانسه و آلمان، بر آن شدند که این بار مخالفت خود را با این استراتژی اعلام دارند. آمریکا بهر حال مصمم است که به بهانه خلع سلاح صدام به عراق حمله نظامی کند و طبق برنامه اولیه اش قرار است که حداقل بمدت سه سال آن کشور را تحت سلطه نظامی داشته و توسط یک فرماندار نظامی آمریکایی آنجا را اداره نماید. البته بایستی این را نیز در نظر گرفت که رژیم صدام حسین فجایع بسیاری را آفریده است. هشت سال جنگ با ایران، اشغال کویت و بمباران شیمیایی کردها نمونه های آن هستند. حقوق اولیه انسانی مردم عراق بطور خشنی نقض می گردد. برکناری رژیم صدام و ایجاد عراقی دموکراتیک نه تنها به نفع مردم عراق بلکه به نفع تمامی منطقه خواهد بود. در اینجا است که منافع مردم عراق و آمریکا در برکناری صدام عملاً همسو می گردد. ولی جنگ تنها راه نیست. مردم عراق نیز قربانی بمبها، موشکها و سلاحهای مدرن آمریکا خواهند شد. در این همسویی منافع، هدف اصلی آمریکا برخلاف آنچه که میگوید نه دموکراسی و حقوق بشر و تأمین حقوق مردم عراق بلکه همانطور که گفته شد منافع اقتصادی و استراتژیک است.

این اشاره ای مختصر به تحولات جاری است. در رابطه با این تحولات و از آنجاییکه رئیس جمهور آمریکا ایران را نیز به همراه عراق و کره شمالی در "محور شیطانی" قرار داده بود، برخی بر این عقیده اند که بعد از عراق نوبت ایران است. عمدتاً سلطنت طلبان منتظر هستند که همان نسخه افغانستان در مورد ایران نیز پیچیده شود. بعضاً "چمدانهای خود را نیز بسته اند". در این میان سلطنت طلبان تلاش می کنند، بدلائل فراوانی، نیروهای ملیتهای غیرفارس را همراه خود نمایند. این نظریه را بایستی از چند زاویه مورد بررسی قرار داد.

اول اینکه آیا امکان حمله آمریکا به ایران جهت سرنگونی جمهوری اسلامی وجود دارد؟ زمینه های آن و پیش شرطهای لازم کدام است؟ دوم اینکه، با فرض قبول مورد اول، نیروهای سیاسی و اجتماعی در ایران در چه روابطی با هم قرار خواهند گرفت و نقش آنها در ترکیب حکومت آتی چگونه خواهد بود؟

آمریکا صرفاً بدین دلیل به ایران حمله نخواهد کرد که یک رژیم سرکوبگر و ضد دموکراتیک در ایران حاکم است. آمریکا یک لشگرکشی با هزینه های چند میلیارد دلاری را صرفاً برای حقوق بشر انجام نخواهد داد. این را تاکنون بوضوح دیده ایم. کسی نمیتواند مدعی باشد که اصول حقوق بشر در خود آمریکا نیز بدرستی و دقیقاً اجرا میگردد. جنبه مهم لشگرکشی فرضی آمریکا به ایران در جنبه نخست اقتصادی و آنهم صرفاً برای "نفت" میتواند باشد. پس بایستی ابتدا پاسخ داد که بعد از تصرف عراق توسط آمریکا باز تصرف منابع نفتی دیگر میتواند ضرورت لازم و عاجل آمریکا باشد؟ بنا به اظهارات

کارشناسان نفتی، منابع نفتی عراق بحدی است که میتواند پاسخگوی نیازهای صنعت امریکا باشد. امریکا برای تصرف عراق هزینه های سنگینی را خواهد پرداخت. هرچند که امریکا قدرت نظامی و اقتصادی بزرگی است اما تأمین هزینه مجدد از نظر نظامی و از نظر افکار بین المللی برای تصرف ایران برایش ساده نخواهد بود. میتوان گفت پس از تصرف عراق و تأمین نفت برای امریکا دیگر یک ریسک بزرگ بین المللی و مقابله با دیگر رقیبان در "بازی بزرگ نوین" ضرورت اساسی نمی یابد.

از نظر وضعیت سیاسی و اجتماعی نیز ایران برابر با افغانستان و یا عراق نمیباشد. هرکدام از این کشورها دارای وضعیت سیاسی و اجتماعی متفاوتی از همدیگر هستند. جنبش سیاسی و مقاومت مردم در ایران در مقابل حکومت ولی فقیه را نمیتوان در افغانستان در مقابل طالبان و یا در عراق در مقابل حکومت صدام مشاهده کرد. می گویند اگر حمله نظامی امریکا به افغانستان صدرت نمیگرفت مردم آن کشور نمی توانستند خود را از قید حکومت قرون وسطایی طالبان رها سازند. میتوان به این نظر پاسخ مثبت داد. در جوامعی با ساختار قبیله ای مانند افغانستان که دهه ها شاهد جنگهای داخلی است، آن نیرویی که دارای پول و سلاح بیشتری باشد میتواند بر حریفان خود پیروز گردد. همانطور که طالبان با کمک امریکا، پاکستان و عربستان به قدرت رسیده بود. ولی در عین حال میتوان گفت که اگر فاجعه 11 سپتامبر در امریکا رخ نمیداد و اگر "القاعده" در افغانستان حضور نمیداشت می توان تصور کرد که هنوز نیز طالبان در افغانستان حکومت را در اختیار داشتند.

علیرغم تمامی این مسائل اپوزیسیون سلطنت طلب، هرچند که برخی ظاهرا اعلام نمی کنند، براین باور هستند که امریکا و انگلستان بعد از فراغت از عراق به ایران حمله نظامی خواهد کرد. آنها بر این عقیده اند که همان نسخه افغانستان و عراق در مورد ایران نیز پیچیده خواهد شد. آنها توجه ای به معادلات سیاسی بین المللی و وضعیت سیاسی اجتماعی ایران ندارند. تنها نکته مهم برای آنها بدست آوردن آن قدرتی است که بیست و چهار سال پیش از دست داده اند.

مبارزات مردم ایران بر علیه ستمکاران جمهوری اسلامی در همه ابعاد وزمینه ها به شیوه های گوناگون و در همه زمینه های فرهنگی و سیاسی و اجتماعی جریان دارد. جوانان، زنان و دیگر اقشار جامعه با تحمل تمامی ناملایمات با یافتن و ابداع راههای مقاومت و برای احقاق حقوق خود از مبارزه دست بر نمیدارند. و این مبارزات بر بستر جامعه ایران جاری بوده و دستاوردهایی نیز داشته است. این تئوری سلطنت طلبان، حمله نظامی امریکا به ایران و اشغال آن و تحویل قدرت به سلطنت طلبان، نادیده گرفتن و بی ارزش نمودن آن همه تلاشها و مبارزات خستگی ناپذیر در داخل ایران است.

اما موضوع دیگر سخن تلاشهایی است که سلطنت طلبان برای جمع آوری نیرو بخصوص از میان ملیت های غیرفارس صورت می پذیرد. سلطنت طلبان در میان ملیتهای غیرفارس پایگاهی اجتماعی ندارند. لذا سعی دارند در چارچوب سیاستها و آرزوهای خود بخشی از نیروهای روشنفکر مناطق ملی را همراه خود سازند که زمانی که قدرت در مرکز را توسط امریکا بدست آوردند بتوانند توسط همین نیروها در مناطق ملی امر خود را به پیش ببرند.

حکومت پهلوی در طی 50 سال حاکمیت چه خدمتی به مردم در مناطق ملی انجام داده است که اکنون بازماندگان آنها انتظار حمایت از آنها توسط نیروهای ملی را دارند. اساساً وجود ستم ملی و مسئله ای به این نام در ایران با آغاز تولد سلطنت پهلوی همراه بوده است. آنها در صدد نابودی زبان، فرهنگ، ادب و در یک کلام خواستار محو هویت ملی ملیتهای غیرفارس و آسیمیلیسیون آنها بودند. این ملل ساکن ایران در حیات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ایران هیچ جایگاهی نداشتند. مناطق زندگی آنها در محرومیت کامل بسر می بردند. حتی در سالهای اوج درآمدهای نفتی هیچگونه سرمایه گذاریهای اساسی در مناطق ملی انجام نگرفت و آن مناطق را "مناطق عقب مانده" نامیدند. حکومت سلطنت در حیات خود سیاستی را در مناطق ملی بنا نهاد که اکنون حکومت ولایت آن را ادامه میدهد.

بازمانده های حکومت پهلوی تاکنون اشاره ای انتقادی به سیاستهای نابود کننده خود در مناطق ملی نداشته اند. آنها اساساً نیز آن سیاست ها را درست می دانند. آنها همچنان خود را تنها صاحب ایران می دانند. آنها هنوز هم زبانهای غیرفارس را لهجه های مختلف میخوانند. هنوز نیز وجود ملیت های غیرفارس به صورت یک "ملت" را قبول ندارند. آنها را هنوز هم "طوایف" و در بهترین حالت "قوم" می نامند. صرفاً مخالف بودن سلطنت طلبان با جمهوری اسلامی نمیتواند نشاندهنده همراهی آنها در مبارزات ملیتهای تحت ستم در ایران باشد.

اما در منطقه ما، ترکمن صحرا، اوضاع جور و ستم پهلوی شاید بیشتر از مناطق دیگر بوده است. بعد از سرکوب جنبش ملی ترکمن ها توسط رضاشاه، تمامی ترکمن صحرا به تصرف رضاخان درآمد و ترکمن ها به بیگاری گمارده شدند. بعد از کودتای 28 مرداد زمینهای مرغوب منطقه ما از طرف محمدرضا شاه به افسران و درباریان هدیه داده شد. ترکمن ها ملتی وحشی و عقب مانده معرفی گردیدند. شرح دردها و ستمهای حکومت سلطنت در ترکمن صحرا بسیار طولانی و دردآور خواهد بود.

اکنون که تحولات پیچیده و گسترده ای در حال گسترش است چگونه میتوان با نیرویی همراه بود که اساس تفکرش انحصار طلبی و قدرت مرکزی است. کمترین حقوق ملیت ها برای برابری و رشد فرهنگ و زبان خود، برای اداره امور و منطقه خود برای آنها معنی تجزیه خواهد داشت و برای آنها "خاک" بیشتر از انسانها ارزش دارد و این تفکر میتواند براحتی فاجعه آفریند. عدم توجه به واقعیتهای تاریخی و عدم شناخت نیروهای اجتماعی در ایران موجب تکرار تجربه های تلخ تاریخ ملت ما خواهد بود.

در اینجا لازم میدانم به یک موضوع دیگر در رابطه با این تحولات اشاره کنم. فرض را بر این میگذاریم که در این تحولات بین المللی و در رابطه با تحولات سیاسی در ایران آمریکا بعنوان یک نیروی خارجی نقش بسیار مهم و تعیین کننده ای خواهد داشت. آمریکا برای اجرای نقشه ها و برنامه های خود بایستی که با اپوزیسیون ایران بخصوص در خارج از کشور ارتباط برقرار کند. در این رابطه سلطنت طلبان با جار و جنجال و با تبلیغات گسترده تلاش دارند که خود را یا تنها نماینده اپوزیسیون ایران و یا بعنوان رابط آمریکا با دیگر نیروهای اپوزیسیون نشان دهند. این شگرد هرچند در آغاز موفقیتهایی داشت ولی با توجه به واقعیتها و آنچه که در میان اپوزیسیون ایران می گذرد و آنچه که

حتی برخی از سیاستمداران امریکایی از ایران و نیروهای آن شناختهایی بدست آورده اند، رنگ باخته است.

سالیان درازی است که عمر حکومت ساطنتی در ایران به پایان رسیده است. مقایسه حکومت‌های پادشاهی مشروطه هلند یا انگلستان با پادشاهی در ایران مقایسه بسیار بیموردی است. سلطنت در این کشورهای اروپایی با سلطنت در کشورهای جهان سومی، با شرایط اجتماعی و فرهنگی بسیار متفاوت نمیتواند مورد مقایسه قرار گیرد. و همچنین ستمها و نابربریهایی حکومت جمهوری اسلامی نمیتواند توجیه کننده بهتر بودن آن پادشاهی باشد. ظاهرشاه زمانی که بعد از سقوط طالبان به افغانستان بازگشت، مطرح نمود که مردم افغانستان بایستی تصمیم بگیرند که حکومت جمهوری شود ویا اینکه سلطنت باز گردد. اما تحت تأثیر فعالیتهای روشنفکران افغانستان اصلا این مسئله مورد بحث و تصمیم گیری قرار نگرفت. و حکومت جمهوری اعلام گردید. ولی باز ماندگان حکومت پهلوی و برخی نیردهای حول و حوش آنها هنوز نیز در فکر احیاء سلطنت هستند. با توجه به مجموعه شرایط، برای نیروهای مناطق ملی و بخصوص ترکمنها سلطنت طلبان نه تنها آلترناتیو بلکه نامناسبترین شکل ائتلاف و همکاری در میان نیروهای اپوزیسیون خواهد بود.

آتिला

atilatkmn@web.de